

گستره عقل عملی در حوزه قانون و اخلاق

شکرالله جهان مهین^۱

چکیده

این نوشتار، نخست توضیحی کوتاه دارد دربارهٔ حُلق و حُلُق و قانون، و مدعی است که اگر قانون به طور صحیح و دقیق اجرا شود، عدالت اجتماعی و نظم برقرار می‌شود. عدالت اجتماعی معلول قانونمندی است، ولی عدالت اخلاقی معلول تعادل و توازن قوای نفسانی شهویه و غضبیه و نطقیه است. اگر عدالت اخلاقی تحقق یابد، عدالت اجتماعی به طور عمقی و ریشه‌ای تحقق می‌یابد؛ ولی عدالت اجتماعی لزوماً همراه با عدالت اخلاقی نیست. عدالت اخلاقی مستلزم تحقق مکارم و معالی اخلاق است، و مکارم اخلاق که برخاسته از کرامت نفس است، از محاسن اخلاق که برخاسته از مصلحت اندیشی هاست، برتر است؛ از این رو معلوم می‌شود که گستره عقل عملی در حوزه قانون، محدود و در حوزه اخلاق، نامحدود است.

۱. کارشناس ارشد علوم قرآنی و پژوهشگر حوزه معارف دانشگاه آزاد اسلامی جهرم jahanmahin@yahoo.com

واژگان کلیدی: قانون، اخلاق، عدالت، مکارم اخلاقی، محاسن اخلاقی، عقل عملی، عقل نظری

مقدمه

خُلُق و خُلُق از یک ریشه‌اند، ولی خُلُق (بر وزن عَقْل) دربارهٔ هیأت و شکل ظاهری، و خُلُق (بر وزن شُکْر) دربارهٔ سجایای باطنی و گرایش‌های نفسانی به کار می‌رود. اولی با بصر یا چشم ظاهری، و دومی با بصیرت یا دیدهٔ باطنی ادراک می‌شود. (راغب، ۱۳۳۲ش: ۱۵۸ و قمی، ۱۳۵۵ق: ج ۱، ص ۴۱۰).

قانون امری است کلی که بر همهٔ جزئیاتش منطبق گردد، و احکام جزئیات از آن شناخته شود، (دهخدا، ۱۳۳۹، ج ۳۸، ص ۱۲۰) و به معنای اخص «قاعده‌ای که مقامات صلاحیت‌دار» (قوه مقننه) وضع و ابلاغ کنند و آن، مبنی بر طبیعت عالم تمدن، و متناسب با مصلحت مردم است، و همهٔ افراد مملکت از آن، تبعیت کنند. (معین، ۱۳۸۲ش: ص ۷۴۹).

قانون «بدون استثنا شامل همهٔ افراد مردم ... مملکت گردد، و اغراض مستبدانهٔ اشخاص را در آن، دخالتی نباشد.» (دهخدا، ۱۳۳۹ش: ج ۳۸، ص ۱۲۰) به همین جهت است که در کشورهای قانونمند، قضات شایسته و متعهد در محاکم قضائی به شکایات و تخلفات افراد رسیدگی می‌کنند، و افراد متخلف را به حکم همان قوانین فراگیر و غیر قابل تخلف، محکوم به ادای حقوقی که از دیگران ضایع کرده‌اند، نموده یا به خاطر قانون شکنی محکوم به زندان یا تبعید یا حد و تعزیر و اعدام می‌کنند. با اجرای صحیح قانون، عدالت اجتماعی و نظم و امنیت حاکم می‌شود. به همین جهت است که امام علی علیه السلام در فرق میان عدالتی که زائیدهٔ قانونمندی، و جود و بخشش که زائیدهٔ اخلاق محوری است، می‌فرماید: «عدالت هر چیزی را در جای خود

می‌گذارد و بخشش، آن را از جای خود خارج می‌سازد. عدالت تدبیر عمومی مردم است، و جود پدیده خاصی است، از این رو عدالت شریف تر و برتر است.»^۱ (نہج البلاغہ، حکمت ۴۲۹).

معنای این گفتار ماندگار این است که عواطف شخصی نباید مانع اجرای قانون شود، مگر این که صاحب حق از حق خود بگذرد.

ظلم چه بود وضع در نا موقعش	عدل چه بود وضع اندر موضعش
(بلخی ۱۳۸۰، ص ۹۰۹)	
ظلم چه بود آب دادن خار را	عدل چه بود آب ده اشجار را
نه به هر بیخی که باشد آبکش	عدل وضع نعمتی در موضعش
که نباشد جز بلا را منبعی	ظلم چه بود وضع در ناموضعی
(همان، ص ۶۸۵ و ۶۸۶)	

قوای نفسانی انسان

انسان دارای سه قوه است: شہوت و غضب و فکر؛ به همین جهت است که کارهای انسان یا برای جلب منفعت، یا برای دفع ضرر، یا تفکر و استدلال است. قسم اول، منسوب به قوه شہویہ، و قسم دوم، منسوب به قوه غضبیہ و قسم سوم، منسوب به قوه نطقیہ و فکریہ است. (نراقی، ۱۳۴۶ق: ۱۶)

سعادت انسان در این است که این سه قوه از افراط و تفریط حفظ شوند، و در حد اعتدال باقی بمانند. حد اعتدال قوه شہویہ، عفت و حد اعتدال قوه غضبیہ، شجاعت و حد اعتدال قوه فکریہ، حکمت است.

با اجتماع عفت و شجاعت و حکمت در وجود انسان، ملکہ‌ای پدید می‌آید که عدالت نامیده می‌شود. عدالت به این معنی است که حق هر یک از قوای سه گانہ ادا

شود، و هر کدام - بدون افراط و تفریط - در جایگاه خود قرار گیرد. اگر انسان از جاده عدالت خارج شود، یا در حق قوای نفسانی خود افراط می‌کند، یا تفریط، اگر افراط کند، ظلم کرده، و اگر در حق آن‌ها تفریط کند، و حق آن‌ها را نادیده بگیرد، به تفریط گراییده، و این انضام است. (طباطبائی، بی تا: ج ۱، ۳۷۶ و ۳۷۷)

بنابراین، شالوده و اساس اخلاق، رعایت حقوق قوای نفسانی و قرار آن‌ها در جایگاه خویش است.

اصول فضائل اخلاقی عبارتند از: عفت، شجاعت، حکمت و عدالت. عدالت به منزله ستون فقرات فضائل اخلاقی است. با بودن عداوت، فضائل دیگر، پابرجا و مستحکم است، و با نبودن آن سرنوشت بقیه فضائل نیز در خطر جدی است. در عدالت «هیچ شائبه‌ای از افراط و میل نمودن به سمتی نمی‌باشد، چون که عدالت، ظلّ وحدت/الله است، و در ارسال رسل و انزال کتب از برای تعیین نمودن طریقه تعدیل و تسویه کلی است فی ما بین مردمان در تمام امورایشان». (کشفی، ۱۳۸۱: ۵۱۶)

عقل نظری و عقل عملی

عقل نظری در حوزه «هست» و «نیست» یا «بود» و «نبود» و عقل عملی در حوزه «بایدها» و «نبایدها» اظهار نظر می‌کند. نفس آدمی که توانایی تعقل دارد، جوهری است که از قوا و استعداداتی برخوردار است. یکی از آن قوا عقل عملی است. عقل عملی، کارهایی را که باید انجام داد، از مقدمات بدیهی و مشهور و تجربی استفاده می‌کند، تا به هدف‌های اختیاری خود نائل گردد، و البته در این کار، ناگزیر از عقل نظری - که صاحب رای کلی است - کمک می‌گیرد. قوه دیگر، عقل نظری است که نفس از لحاظ کامل ساختن خویش به آن محتاج است، تا بتواند به مرتبه عقل بالفعل برسد». (ابن سینا، ۱۳۸۱ش: ۲۴۲)

ز فعالیت همین دو قوه است که حکمت نظری و عملی پدید می‌آید. فایده حکمت نظری، استکمال عقل نظری و تحقق مرتبه عقل بالفعل، و فایده حکمت عملی هم استکمال عقل نظری و هم استکمال عقل عملی از راه اخلاق است. اگر حکمت عملی نباشد، علم تصوری و تصدیقی به اموری که عبارتند از اعمال و رفتار ما، حاصل نمی‌شود. این همان استکمال قوه نظری است و اگر دست نفس از این گونه علوم تهی باشد، از علم اخلاق و استکمال قوه عملی باز می‌ماند. (نراقی، ۱۳۶۵: ۸-۴)

در شرح نظر ابن سینا درباره عقل نظری و عملی گفته شده است: «دریافت بر دو قسم است: نخست دریافتی که به عمل تعلق و بستگی نداشته باشد. مانند علم به آسمان و زمین و جز آن، و این قوه مبنای حکمت نظری است. دوم دریافتی که به عمل بستگی دارد. مانند دریافت این که داد، نیکوست و بیداد، زشت است. این قوه مبنای حکمت عملی است. عقل عملی بر خلاف عقل نظری، مبدأ فعل و مصدر فعل‌های گوناگون است. و در بدن و این جهان دارای تأثیراتی است، و چون انجام عمل در عقل عملی بدون دریافت تحقق نمی‌یابد، پس عقل عملی در تشخیص موارد لزوم عمل که انجام آن حتمی است، ناچار از عقل نظری استمداد می‌طلبد، و تکالیف خود را با ملاحظه مقدمه کلی بدیهی یا مشهور یا تجربی، به وسیله عقل عملی معین می‌کند. مانند آن که از مقدمه کلی بدیهی: انجام دادن هر عمل نیکویی شایسته است، این قاعده را که راستگویی شایسته است، به کمک عقل نظری بیرون می‌آورد، سپس عقل عملی... می‌گوید: این عمل راستگویی است، و هر عملی چنین باشد، انجام آن لازم است، پس سرپیچی و مخالفت... روا نیست». (ملکشاهی، ۱۳۶۳: ۱۸۸)

فرق عدالت اخلاقی و عدالت اجتماعی

هر جا عدالت اخلاقی باشد، عدالت اجتماعی هم هست. محال است که کسی از

عدالت اخلاقی برخوردار باشد، ولی به حقوق دیگران تجاوز کند، یا قانون شکنی کند. سقراط، حکیمی بود که باید او را از چهره‌های درخشان اخلاق نامید. او را به جرم ناکرده، محکوم به مرگ کردند و البته قانون چنان اجازه‌ای به حاکمان کینه توز و عدالت ستیز، نداده بود؛ ولی آن‌ها از قانون سوء استفاده کرده بودند. شبی که سقراط باید به دست خویش جام شوکران راسربکشد، و تن به مرگ بدهد، شاگردها اسباب فرار از زندان و رهائی از اعدام را برایش فراهم کردند، ولی او به احترام قانون - و نه به احترام مجریان بد سگال قانون - حاضر به فرار نشد! (کاپلستون، ۱۳۷۵: ج ۱، ص ۱۳۶، و فروغی، ۱۳۷۱: ج ۱، ص ۱۳)

هرجا عدالت اجتماعی باشد، لازم نیست که عدالت اخلاقی هم باشد. رعایت عدالت اجتماعی و پای بندی به قانون ممکن است. از ترس مجازات یا بدنامی یا محرومیت های ظاهری و مادی باشد. اگر اشخاصی که به عدالت اخلاقی نرسیده‌اند، رعایت قانون کنند، از روی عقیده و ایمان نیست، و به همین جهت است که حبّ و بغض و نبودن موانع، سبب افسار گسیختگی و قانون شکنی و جرم و خیانت و تبه کاری می‌شود. قرآن کریم می‌گوید: «مبادا کینه‌ها و دشمنی‌ها شما را از اجرای عدالت باز دارد. عدالت را رعایت کنید که به تقوا نزدیک تر است».^۲ (مائده: ۵، آیه ۲)

عدالت اخلاقی، مُخّ تقوا و روح پرهیزگاری و علت تامّه خود نگه داری از همه رزیت ها و پاسداری از همه فضیلت هاست.

عادل اخلاقی، عفیف است. و از قصور و تقصیر در ارضای شهوات و تمایلات می‌پرهیزد.

عادل اخلاقی، شجاع است، و از تهور و بی باکی و از ترس و جبن و زبونی به دور است.

عادل اخلاقی، حکیم است، و در وادی اندیشمندی از جربزه و کودنی، و از نظرات

افراطی و حکمت سوز، و از تنبلی ذهن و ترک تفکر، منزہ و مبرا و برکنار است، و گوش جان بہ بیت زیر سپردہ است:

ای برادر تو ہمین اندیشہ‌ای مابقی تو استخوان و ریشہ‌ای

(بلخی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۸)

او می‌داند کہ «عقل دلیل مؤمن است».^۳ (کلینی، ۱۳۸۵ ش: ص ۶)

و بہ فرمایش پیامبر اعظم ﷺ در مقام خطاب بہ امیر المؤمنین علیه السلام «هیچ فقری بدتر از جہل و هیچ ثروتی بہتر از عقل نیست».^۴ (ہمان)

فرق اخلاق و قانون

با توجہ بہ این کہ شالودہ و اساس اخلاق، رعایت حقوق قوای نفسانی و قرار دادن آن‌ها در جایگاہ خویش است، معلوم می‌شود کہ اخلاق دارای قلمرو وسیع تر از قلمرو قانون است. «آن چہ انسان را از منش خاکی بہ اوج منش عالی، و از ملک بہ ملکوت و از درندہ خوئی بہ فرشتہ خوئی می‌رساند، در قلمرو اخلاق، و - بہ اصطلاح - اخلاقی است، و آن چہ انسان را در سببہ چال زندگی خاکی، اسیر و خوی حیوانی او را تقویت می‌کند، غیر اخلاقی و رزیت و دنائت و ضد ارزش است» (بہشتی، ۱۳۸۶: ۳۴)

ما باید میان قانون و اخلاق از دو جہت فرق بگذاریم: یکی این کہ قانون عہدہ دار تنظیم قواعدی است کہ روابط مردم را با یکدیگر، تنظیم می‌کند، و در حقیقت، از حقوق متقابل مردم با یکدیگر و دولتمردان و اعضای خانوادہ سخن می‌گوید، و دیگری این کہ ہر کس قانون را زیر پا گذارد، در دادگاہ‌های عرفی یا شرعی محاکمہ می‌شود. و باید حقوق پایمال شدہ را جبران کند یا مجازات شود، ولی اگر کسی فرمان اخلاق یا وجدان اخلاقی را زیر پا گذارد، در محکمہ وجدان محاکمہ می‌شود، اعم از

این که در دادگاه های ظاهری محاکمه بشود، یا نشود. وجدان اخلاقی همان نفس لوامه قرآنی است.^۵ (قیامت: ۷۵، آیه ۲) که ملامتگر بدی ها و زشتی هاست، و تازیانه ملامتش از تازیانه پلیس ظاهری بسی دردناک تر است.

وجدان اخلاقی، پلیس باطنی ماست. پلیسی که همیشه با ما و همواره بیدار و مراقب اعمال ظاهری و باطنی ماست. این پلیس هوشیار، هم بر اعمال جوارحی ما مراقبت می کند، و هم بر اعمال جوانحی ما. اما پلیس ظاهری نه همیشه با ماست، و نه اگر مراقب ما باشد، اعمال باطنی و جوانحی و انگیزه های شهوانی و شیطنی را مراقبت و نظارت می کند.

وجدان اخلاقی تنها به حقوق متقابل بشری اشراف ندارد، بلکه علاوه بر آن، از ما می خواهد که حق خدا و حق خویشتن و حق طبیعت و عالم خلقت را هم زیر پا نگذاریم. اگر حق خدا را زیر پا بگذاریم، مجری قانون به سراغ ما نمی آید، مگر اینکه با ضایع شدن حق خدا، حقی از بشر نیز ضایع شده باشد. اگر حقوق خویشتن را زیر پا گذاریم، و در حفظ سلامت و رعایت بهداشت روحی و جسمی و مبارزه با پلیدی ها و رذائل نفسانی نکوشیم و از تجلیه و تخلیه و تحلیه سر باز زنیم.^۶ (سبزواری، ۱۳۶۷ق: ۳۰۸ و ۳۰۹) قانون به ما کاری ندارد، مگر این که به حق دیگران تجاوز شود. آیا دیده اید کسی را مجازات کنند که چرا درس نخوانده و عالم نشده است؟!

اگر کسی به دیده بدبینی به جهان خلقت بنگرد، و وظیفه خود را نسبت به آن ادا نکند، در هیچ دادگاهی محاکمه نمی شود، مگر این که به حقوق دیگران لطمه ای زده باشد.

گسترده قلمرو حقوق اخلاقی و لوازم آن

از آن چه گذشت معلوم شد که دایره حقوق اخلاقی بسیار گسترده و فراگیرنده همه

ہستی است. در حقیقت باید گفت: هیچ بخشی از ہستی نیست کہ از قلمرو حقوق اخلاقی و هیچ بخشی از اخلاق نیست کہ از قلمرو ہستی خارج باشد. آری اخلاق و حقوق اخلاقی بہ پھنا و گستردگی ہمہ ہستی است؛ ہم فراگیر غیب است و ہم شہادت، ہم دنیا و ہم آخرت، ہم ملک و ہم ملکوت. اخلاق ما را بہ خدا، بہ خویشتن، بہ ہمنوعان، و بہ جهان ہستی مرتبط می سازد. بی اخلاقی، یعنی از خدا بیگانگی، یعنی از خود بیگانگی، یعنی از انسان و از ہمنوع و از بشریت بیگانہ بودن، یعنی از جهان ہستی بیگانہ شدن.

بی اخلاق، قانون را هیچ و پوچ می شمارد، و اگر مراعات قانون کند، یا از ترس است یا از روی طمع، ولی انسان اخلاقی قانون را از جان خود عزیزتر می شمارد.

اگر بخواہیم حق خدا را ادا کنیم، باید او را بشناسیم. باید بہ وظایف خود در برابر او آگاہ شویم. اگر بخواہیم حق خویشتن را ادا کنیم، باید ہم خودشناس باشیم و ہم با وظیفہ خود نسبت بہ خود آگاہ شویم. اگر بخواہیم بہ وظیفہ خود در برابر دیگران آگاہ شویم، باید جامعہ را بشناسیم و بدانیم کہ پیوندہای اجتماعی، مستلزم حقوق متقابل است. این حقوق را باید بشناسیم. ما باید از محدودہ «مَن» محدود شخصی بگذریم و بہ «مَن» نوعی برسیم. «مَن» نوعی موجب گرہ خوردن فرد و نوع بہ یکدیگر می شود و آن ہم بہ گونه ای کہ انفکاک و انقطاع آن ہا از یکدیگر، غیرممکن یا دشوار است. بنابراین، چارہ ای نیست جز این کہ دربارہ شناخت دیگران از طریق شناخت پیوندہا و ارتباطات بیشتر تأمل کنیم، تا بہتر بتوانیم بہ وظائف خود در برابر دیگران آشنا شویم. (بہشتی، ۱۳۸۶: ۲۳۵)

ما کل این جهان، نہ، بلکہ جزئی از این جہانیم، و چہ جزء کوچکی! از آن جا کہ جزئی از این جہانیم، باید تابع نظام این جہان باشیم؛ چرا کہ جزء تابع کل است. ہرچند کہ می گویند: با منتفی شدن جزء، کل ہم منتفی می شود؛ ولی این، نہ بہ آن معنی است کہ

جزء در برابر کل، سرسری کند و نظام حاکم را زیر پا گذارد. (همان، ص ۳۸۹)

اگر گوش دل، شنوا باشد، نظام آفرینش انسان و جهان با ما سخن می‌گوید، و ما را به عدم تخطی و تخلف از راه و رسم سنت الهی فرا می‌خواند. اگر گوش جانمان کر، و اگر دیده قلبمان کور نباشد، همه حقایق مربوط به انسان و جهان را هم می‌شنویم و هم شهود می‌کنیم.

هیچ دشوار نیست که ندای حق را که در همه هستی حضور دارد، از زبان خودش یا حداقل از زبان پیامبران و امامانش بشنویم.

قانون حقوقی به پیوندهای افقی انسان‌ها می‌نگرد، و در دایره‌ای محدود، تعیین تکلیف می‌کند؛ آن هم به گونه‌ای که هزار کلاه قانونی از سوی مردم و مجریان قانون برای فرار و تخلف وجود دارد؛ ولی قانون اخلاقی نه کلاهی دارد و نه هرگز سرش کلاه می‌رود. قانون اخلاقی تنها به پیوندهای افقی و اجتماعی نظر ندارد؛ بلکه به پیوندهای طولی هم نگاه می‌کند، تا انسان هم با خدا و عالم ملکوت و نظام ولایتی خدا و انبیاء و ائمه و ملائکه ارتباط یابد، و هم این ولایت تکوینی را به ولایت تشریحی پیوند زند، و از کسی جز آن که گفته، اطاعت نکند، چنان که خدای متعال می‌فرماید: خدای را اطاعت کنید، و هم پیامبر و زمامدارانی که از نظر عصمت و شئون ولایت، قائم مقام او بلکه به لحاظی خود اویند.^۷ نساء ۴، آیه ۵۹) ما نه تنها باید از «مَن» شخصی به «مَن» نوعی برسیم، بلکه هنوز باید گام‌های بیشتری برداریم، و به «مَن» جهانی برسیم. این هم آخرین دوا برای معالجات بیماری‌های فردی و اجتماعی نیست. ماندن در این چارچوب، اگر خود، مشکل ساز نباشد، مشکل گشا هم نیست.

کسی که با خالق این جهان بی ارتباط است، هنوز در تنگنای خفقان آور محبوس است. جهان میهنی خوب است و باید هم به آن رسید، ولی به شرطی که با خدای این جهان آشنا شویم، و زیبایی‌های بی حد و حصر او را منشأ زیبایی‌های جهان و انسان

بدانیم، و از عشق جمال بی مثال او به عشق به جهان و انسان برسیم. اگر حقوق خدا و خویشتن و جهان و انسان را زیر پا گذاشتیم، ممکن است هرگز در این جهان مؤاخذه و مجازات نشویم، ولی باید منتظر مؤاخذه و مجازات اخروی باشیم، و تا دیر نشده است توبه کنیم. امام سجاده علیه السلام در نیایش های جانانه و جاودانه خود به پیشگاه خدای لایزال عرض کرد: «خدایا، هر بنده ای که از من آسیب دیده، یا آزرده شده، یا ستمی دیده و حقی از او پایمال شده، (نخست) بر محمد و آلش درود بفرست و سپس با توان خویش آن بنده را از من خشنود گردان، و حقوقش را ادا فرمای.»^۱ (صحیفه سجادیه، دعای ۳۹)

او بر کل جهان - که انسان نیز جزئی از آن است - وحدتی فوق وحدت های شناخته شده ما حاکم می بیند، و خدا را مالک مطلق می شناسد، و خود را در قبضه قدرت بیکران او می نگرد، و عرض می کند، لیس لنا من الأمر إلا ما قضیت، ولأمن الخیر إلا ما أعطیت. (همان، دعای ۶)

از تمام امور، آن چه تو حکم کرده ای، از آن ماست، و از خیر و نیکی آن چه تو بخشیده ای، برای ماست.

مکارم و محاسن اخلاق

چنین کسی محال است که اخلاق را در ارتباط با خدا و خود و جهان و انسان زیر پا گذارد. اخلاق او اخلاق مکارمی است که نیای بزرگوارش برای تکمیل آن از سوی خدا مبعوث شده است.^۲ (مجلسی، بی تا، ج ۱۶، ص ۲۱۰) نه اخلاق محاسنی که تفاوت آن ها از زمین تا آسمان است.

اخلاق محاسنی خوب است، ولی نه به اندازه اخلاق مکارمی؛ چرا که محور این، تشبّه به خدای لایزال است و بس، و محور آن ممکن است شهرت طلبی و سودجویی

عقل و دین، سال هفتم، شماره دوازدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۴ ►

و معامله و مطالبه باشد. اخلاق مکارمی همان خلق عظیمی است که طبق آیت عالی مرتبت قرآنی، پیامبر معظم و مکرم اسلام، بر آن، استعلا و استیلا دارد.^{۱۰} (قلم: ۶۸، آیه ۴) و کسی را یارای رسیدن به آن، نبوده و نیست، نه این که کسی به خلق عظیم نمی‌رسد؛ بلکه به درجه استعلا و استیلا - که ویژه او، بلکه معجزه اوست (بهشتی ۱۳۸۹، ص ۵۰) - نمی‌رسد.

آن امام قله نشین نیایش، و آن راه نمای عرش برجستگی و برآزش و آن مظهر استوار مجاهدت و کوشندگی و دانش در فراز دعایی که درباره مکارم اخلاق و محاسن افعال است، به خدائی که از حیث اخلاق و صفات، کمال و جمال مطلق است، عرض می‌کند: «به من معالی اخلاق ببخش، و مرا از فخر و مباهات؛ حفظ فرمای»^{۱۱} (صحیفه سجادیّه، دعای ۲۰)

او زندگی کسی که حق گریز یا حق ستیز است، و حق خدا و خویشتن و جهان و مردم را زیر پا می‌گذارد، چرا گاه شیطان می‌شمارد، و به درگاه خدای منان عرض می‌کند: «مرا تا وقتی که در طاعت تو می‌کوشم، طول عمر بده. هنگامی که عمرم چراگاه شیطان گردد، پیش از آن که گرفتار کیفر و خشم تو شوم، جانم را بگیر»^{۱۲} (همان) او خواهان طریقه حق است، آن هم حقی فراگیر که پرتوش راه گشای حقوق مردم باشد، و عاملش ذره المثقالی از حقوق مردم را بر گردن نگیرد.^{۱۳} (همان)

مراتب اخلاق

می‌توان برای اخلاق، سه مرتبه قائل شد: اخلاق دنیوی، اخلاق اخروی و اخلاق خدایی. درست است که همه این‌ها برخاسته از عقل عملی و در قلمرو حکمت عملی است، و درست است که روح همه آن‌ها توجه به وظائف و تکالیف خویش در برابر خدا و خویشتن و جهان و انسان هاست، ولی به قاعده «إِثْمًا الْأَعْمَالُ بِالتَّيَّاتِ»

(مجلسی، ۱۳۹۶ق: ج ۶۷، ص ۱۱۱، ح ۲۱) می توان خلیات آدمی را درجه بندی کرد؛ چرا که اخلاق و رفتار آدمی را باید به دنیوی و اخروی و الهی تقسیم کرد. برخی اخلاق را برای دنیا و فواید دنیوی آن می خواهند. اینان نه سر و کاری با آخرت دارند، و نه سر و کاری با خدا. این اخلاق را می توان اخلاق سکولار یا اخلاق حرفه ای نامید. هر کس برای کسب شهرت و محبوبیت و رواج کسب و کار و حرفه به اخلاق روی آورد، اخلاقی دنیوی و سکولاریستی و حرفه ای است، و علی الظاهر به همان چیزی که می خواهد، می رسد.

برخی اخلاق را برای آخرت و بهشت و حور و قصور و انهار و اشجار و فواکه می خواهند. معلوم است که رتبه و نمره اخلاقی اینان از دسته اول برتر است؛ اگر چه هر دو گروه معامله کنند، و به هدف خود می رسند.

دسته سوم آن هائند که اخلاق را برای خدا می خواهند، در حقیقت، آن ها نه انگیزه دنیوی دارند، و نه انگیزه اخروی؛ بلکه محبت یا عشق به مبدأ جلیل و جمیل هستی، آن ها را به سوی پرهیز از رذایل، و گرایش به فضایل، و روی آوردن به حکمت عملی و سرسپردگی در برابر عقل و شرع، سوق می دهد. آن ها محبوب و معشوق راستین را برگزیده اند، و او را برای خودش می خواهند، نه برای دنیا و آخرت؛ هر چند که از فواید دنیوی و اخروی نیز برخوردار می شوند؛ ولی فرق است میان آن که خدا را برای خودش می خواهد، و آن که او را برای مطامع دنیوی و اخروی می خواند. انبیای سلف، مبلغ اخلاق اخروی و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله مبلغ اخلاق الهی بودند. (طباطبایی، بی تا: ج ۱)

نتیجه

از نظر اخلاق هر انسان اخلاقمندی خود را نسبت به ادای چهار حق، مکلف و مسئول می شمارد: حق خدا، حق خویشتن، حق جهان، و حق انسان های دیگر.

عدالت اخلاقی، یعنی رعایت حقوق چهارگانه فوق، به طور دقیق و کامل. از آن جا که انسان دارای سه قوه نفسانی شهویه و غضبیه و نطقیه است، باید این قوا از افراط و تفریط حفظ کند، و آن ها را همواره در حد وسط و متعادل نگاه دارد. از حفظ تعادل این قوا، عدالت اخلاقی پدید می آید.

عدالت اجتماعی یعنی رعایت حقوق افراد جامعه که در قوانین و مقررات جزائی و مدنی یک ملت و یک مملکت، مدون شده است.

کسی که از عدالت اخلاقی برخوردار است، قطعاً از عدالت اجتماعی و قانونمندی نیز برخوردار است. چنین کسی در خلوت و جلوت، حقوق چهارگانه را رعایت می کند، و اگر تخلف کند، گرفتار ملامت وجدان می شود. به علاوه، عشق به پاکی و صفا او را به درجه ای از کرامت نفسانی می رساند که هرگز به خود، اجازه تخلف نمیدهد و گرفتار سرافکنندگی وجدانی نمی شود. وجدان پاک و سالم دریچه ای است برای ارتباط انسان باخدای متعال.

کسانی که به درجه مکارم اخلاقی می رسند، به تعبیر روایات از احرارند و اگر از پلیدی ها می گریزند، و به نیکی ها روی می آورند، نه از ترس عقاب است و نه به طمع ثواب. این همان عدالت ناب اخلاقی است. عدالت اجتماعی ممکن است از راه ترس و طمع باشد؛ اگر از روی ترس است، بردگی و اگر از روی طمع است، بازرگانی است.^{۱۴}

(نهج البلاغه، حکمت ۲۲۹).

پی نوشت ها

۱. الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجُودُ يُخْرِجُهَا عَنْ جِهَتِهَا وَ الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَ الْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا.

۲. ﴿ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نَقَوْمِ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِيَلْتَقُوا ﴾

۳. العقل دليل المؤمن.

۴. لا فتر أشد من الجهل ، ولا مال أعود من العقل.

۵. ولا أفسيم بالثقبس اللؤامة.

۶. تجلیه به معنای آراستن خویشتن به احکام شرع و تخلیه به معنای خالی کردن درون از رذائل - از قبیل بخل و حسد و کینه - و تخلیه به معنای زینت دادن خویش به فضائل نفسانی - از قبیل عفت و شجاعت و حکمت و سخاوت و گذشت و ایثار - است. حاجی سبزواری می گوید:

تخلیه، تخلیه، تخلیه	تَمَّ قَنَاءَ مَرَاتِبِ مُرْتَبِهِ
محو و طمس محق ادر العملا	تَجْلِيهِ لِلشَّرْعِ أَنْ يَمْتَثِلَا
تخلیه تهذیب باطن يُعَد	عَنْ سُوءِ الْأَخْلَاقِ كَبُخْلِ وَ حَسَدِ

۷. ﴿ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾

۸. اللَّهُمَّ وَ أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبِيدِكَ أَدْرَكَهُ مِنِّي دَرْكٌ، أَوْ مَسَّهُ مِنْ نَاجِيَّتِي أَدَى، أَوْ لِحَقَّهُ بِي أَوْ بِسَبَبِي ظُلْمٌ فَفَتَّهُ بِحَقِّهِ، أَوْ سَبَقْتُهُ بِمَظْلَمَتِي، فَضَلَّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَرْضِيهِ عَنِّي مِنْ وُجْدِكَ، وَ أَوْفِيهِ حَقَّهُ مِنْ عِنْدِكَ.

۹. إنما بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.

۱۰. ﴿ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ ﴾

اندر احمد آن حسی کو غارب است	خفته اندر زیر خاک یخرب است
وآن عظیم الخلق او کو صفر است	بی تغیر مقعد صدق اندر است

(بلخی ، ۱۳۳۸ش ، ۴۳۸)

۱۱. وَ هَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ، وَ اعْصِمْنِي مِنَ الْفُحْرِ.

۱۲. وَ عَمَّرْنِي مَا كَانَ عُمُرِي بِذِلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمُرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَاقْبَضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبَكَ عَلَيَّ.

۱۳. وَ مَتَعْنِي بِهَدْيٍ صَالِحٍ لَا أَسْتَبْدِلُ بِهِ، وَ طَرِيقَةَ حَقِّ لَا أَرْبِعُ عَنْهَا.

۱۴. إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَبَلَغَتْ عِبَادَةَ التَّجَارِ وَإِنْ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَبَلَغَتْ عِبَادَةَ الْعَبِيدِ وَإِنْ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَبَلَغَتْ عِبَادَةَ الْأَحْرَارِ.

کتابنامه

۱. قرآن مجید.
۲. نهج البلاغه فیض الاسلام.
۳. صحیفه کامل سجادیه. (۱۳۸۶ش). مؤسسه انتشارات ائمه علیهم السلام. چاپ ششم.
۴. بلخی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۰ش). مثنوی معنوی. تصحیح خرمشاهی. چاپ پنجم. تهران: انتشارات دوستان.
۵. _____ (۱۳۳۸ش). کلیات مثنوی. تهران: انتشارات اسلامیة.
۶. بهشتی، احمد. (۱۳۸۶ش). گوهر و صدف دین. چاپ دوم. تهران: انتشارات اطلاعات.
۷. _____ (۱۳۸۹ش). معجزه بودن اخلاق پیامبر و سوگی. دو فصلنامه عقل و دین. شماره ۳. بوستان کتاب. صفحه ۴۰ تا ۵۵.
۸. دهخدا. (۱۳۳۸ش). لغتنامه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۹. راغب اصفهانی. (۱۳۳۲ش). المفردات فی غریب القرآن. تهران: مکتبه مرتضوی.
۱۰. سبزواری، حاج ملاهادی. (۱۳۶۷ق). شرح غررالفرائد. مشهور به شرح منظومه سبزواری. تهران: چاپ سنگی ناصری.
۱۱. طباطبائی، سید محمدحسین. (بی تا). المیزان فی تفسیر القرآن. ج ۱. تهران: دارالکتاب اسلامیة.
۱۲. طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۳۶۲). سنن النبی. تهران: کتابفروشی اسلامیة.
۱۳. کاپلستون، فردریک. (۱۳۷۵). تاریخ فلسفه. ج ۱. ترجمه مجتبیوی. چاپ سوم. تهران: انتشارات سروش.
۱۴. فروغی، محمد علی. (۱۳۱۷ش). سیر حکمت در اروپا. تهران: انتشارات صفی علیشاه.
۱۵. قمی، شیخ عباس. (۱۳۵۵ق). سفینه البحار و مدینه الحکم والاتار. مطبعة النجف.

۱۶. کشفی، سید جعفر دارابی. (۱۳۸۱). *تحفة الملوک*. به کوشش فراتی. قم: بوستان کتاب .
۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۸۵). *الکافی*. تنظیم برزگر. چاپ سوم. تهران: مؤسسه انصاریان.
۱۸. مجلسی محمدباقر. (بی تا). *بحار الانوار*. تهران: دارالکتب الاسلامیه .
۱۹. معین، محمد. (۱۳۸۲ش). *فرهنگ معین*.
۲۰. نراقی، ملا احمد. (۱۳۳۶ق). *معراج السعاده*. چاپ سنگی. تهران: مطبعة حاج عبد الرحیم.

حجت ظاهر و حجت باطن

سیدرضا مؤدب^۱

مصطفی سامانی قطب آبادی^۲

چکیده

در این نوشتار نخست روایت ارزشمندی از امام کاظم علیه السلام در رابطه با حجت های خداوند بر مردم بیان شده و محور بحث قرار گرفته است. سپس توضیح می‌دهد که روح پر فتوح اسلام شامل معارف عقلی (رکن درون ذاتی) و سفرای الهی (رکن برون ذاتی) است. در ادامه، ضمن نقد و بررسی دیدگاه قائلین به اصالت حس و تجربه، استدلال خواهد شد که اینان گرچه در ظاهر عقل را بی اعتبار دانسته‌اند؛ اما در نهایت نتوانسته‌اند خود را به طور کامل از قید ادراکات عقلی برهانند. همچنین فلسفه‌ی بعثت سفیران الهی و جانشینی اوصیای آنان - که جبران نارسایی عقل انسان ها است - بر اساس عقل فهیم عدلی و شیعی و نقش آن در به کمال رساندن نوع انسانی بیان شده

۱. استاد دانشگاه قم، Moadab-r114@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی، mostafa.samani92@gmail.com